

بازسازی نیروی اجتماعی معطوف به انقلاب اسلامی:
زمینه‌ها، راهبردها، ظرفیت‌ها



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درباره

این مطالب مجموعه‌ای از چند یادداشت پیوسته است که در ایام پس از انتخابات ۱۳۹۲ با اندکی ویرایش، در وبسایت اندیشکده برهان منتشر شد. از آن‌جا که شرایط کنونی قابل پیش‌بینی بوده و بخشی از ادامه‌ی وضعیت اشاره شده در متن است؛ چارچوب‌های تحلیل وضع کنونی و «چه باید کرد»های اکنون هم چندان تفاوت نکرده است. از این رو بازنشر مجدد این مطالب - دست کم به عنوان مقدمه‌ی بحث‌هایی که برای شکل‌دهی آینده مان به آن نیاز داریم- مفید به نظر می‌رسد.

اسفند ۱۳۹۴

مجتبی نامخواه

tabagheh3.ir

namkhahmojtaba@gmail.com

فهرست

۲	درباره
۳	فهرست
۴	مقدمه
۵	حزب الله و «نقد خود» برای برای «بازگشت به خود»
۹	جدا افتادگی حزب الله
۱۶	اصولگرایی مُرد؛ زنده باد حزب الله
۳۰	بازیابی و بازسازی حزب الله (۱) - راهبردها
۴۲	بازیابی و بازسازی حزب الله (۲) - ظرفیت ها

مقدمه

متن زیر در جستجوی چگونگی بودن و شدن نیروی اجتماعی معطوف به انقلاب اسلامی در دوران جدیدی است که از ۲۴ خرداد ۹۲ در تاریخ انقلاب اسلامی آغاز شده است. در ابتدا این استدلال پیش کشیده می شود که «چه باید کرد؟» فردای ما ربط وثیقی به «چه شد؟» دیروزمان دارد. سپس با سنخ شناسی آسیب شناسی های انتخابات ۹۲ آن ها را در دودسته ی عمده جای می دهد: تحلیل های معطوف به عوامل بیرونی و تحلیل های معطوف به عوامل درونی. در این جا مراد از دسته ی اول تحلیل هایی است که ریشه های شکست ۹۲ را در زمینه ای غیر از اندیشه و کنش حزب الله جستجو می کنند، عواملی مانند عدم ائتلاف، خطای نظر سنجی ها و عملکرد دولت. این نوشته خود را در مقام تبیین سهم هر یک از این عوامل نمی داند اما این ایده را پیش می کشد که حزب الله برای تغییر وضع موجود تنها یک نقطه ی شروع دارد و آن بازیابی و بازسازی خود است. امری که لاجرم از «نقد خود» آغاز می شود. در ادامه تلاش می شود زمینه های این نقد خود در تحلیل رویداد ۹۲ و سپس فهم نه ۹۲ دست داده شود و به چه باید کردهای حزب الله در زمینه بازیابی و بازسازی خود پرداخته شود. در این بخش تشریح راهبردها و ظرفیت های فراروی حزب الله برای پروژه خودیابی مورد بررسی قرار می گیرد.

(۱)

حزب الله و «نقد خود» برای برای «بازگشت به خود»

این روزها که نتیجه ی انتخابات ۹۲ بیش از پیش غیر منتظره می نماید، بازار تحلیل ها و تمجیدها از یک سو، و نقد ها و آسیب شناسی ها از سوی دیگر رونق زیادی دارد. البته این مهم است که بفهمیم در انتخابات ۹۲ دقیقا چه اتفاقی افتاد؛ چرا که پاسخ صحیح به این «چه شد؟» است که رفتار آینده ی ما را شکل خواهد داد. اما مهم تر از این پاسخ، فهم «ما» است. اینکه ما این پاسخ را از چه منظری تدارک می کنیم؟

در یک نگاه کلی پاسخ هایی که به «چه شد؟» و در تحلیل شکست ۹۲ مطرح می شود را می توان در دو دسته کلی تقسیم بندی نمود. پاسخ هایی که شکست ۹۲ را به نوعی سیاسی قلمداد کرده و محصول «ضعف در نظرسنجی»، «ضعف در ائتلاف های انتخاباتی» یا «ضعف در نحوه سیاست ورزی نامزدهای یک جریان» قلمداد می کند. «چه باید کرد؟» هایی که از دل این سنخ پاسخ ها و آسیب شناسی ها بیرون می آید، متوجه تعداد معدودی از نخبگان سیاسی و مؤکول به فصل انتخابات آینده است. این قبیل نگره ها به طرح هایی برای آینده ختم می شود که کنشگرهای اصلی آن محدود نخبگان سیاسی (نامزدها، اطرافیان

نزدیک و مدیران کمپین های انتخاباتی آنها هستند. این قبیل تحلیل ها از برخی نخبگان سیاسی می خواهند که در فصل انتخابات آتی سیاست ورزی حرفه ای تری داشته باشند، با روش های علمی تری نظرسنجی کنند و به وحدت و ائتلاف با هم حزب های خود توجه بیشتری داشته باشند.

اما در برابر از نسل جدیدتری از تحلیل ها می توان سخن گفت. نسلی از تحلیل هایی که با فاصله گرفتن هر چه بیشتر از فصل انتخابات، زمینه ی مساعدتری خواهند یافت. در این تحلیل ها تلاش می شود فهم اجتماعی تری از انتخابات ۹۲ به دست آید. در این سنخ تحلیل ها تلاش می شود پاسخی به «چه شد؟» داده شود که بتواند یک «چه باید کرد؟» عمومی را برای توده نیروهای انقلاب شکل دهد. فهمی که بر اساس آن بتوان برای تک تک افراد در جریان اجتماعی معطوف به انقلاب، عاملیت و نقش بنیادین تعریف کرد. واقعیت این است که در شرایطی قرار نداریم که تنها بر اساس کنش تعدادی از نخبگان سیاسی بتوان از آن خارج شد. باید بر اساس فهم «چه شد؟»، طرحی نو در انداخت که در آن امکان فعالیت عمومی نیروهای معطوف به انقلاب فراهم باشد. لازمه رسیدن به چنین طرحی خارج شد از سطوح تاکتیکی و سیاسی انتخابات ۹۲ است. هر پاسخی اعم از بازگشت دادن شکست به عملکرد دولت نهم و دهم

یا عملکرد نامزدها و کمپین‌های انتخاباتی‌شان، هر چند رنگی از واقعیت‌های عالم سیاست داشته باشد، اما در این سطح از تحلیل به کار ما نمی‌آید. ما باید در سطح دیگری از تحلیل‌ها فقط خودمان را متهم کنیم، چرا که تنها کسی که می‌توانیم رفتارش را تغییر بدهیم، خودمان هستیم. مسیر آینده فقط از ایجاد «تغییر در خود» می‌گذرد. مؤکول کردن تغییرات در به فصل انتخابات آتی و چند کنشگر محدود سیاسی، یک قمار خطرناک برای فرار از دشواری‌های تغییر در خود است. در این سطح از تحلیل کسی مدعی نیست عواملی مانند برخی تاکتیک‌های سیاسی یا رفتارهای دولت‌مردان کنونی، نقش به سزایی در شکست ۹۲ نداشته است. مسئله این جاست که این‌ها همه «عوامل بیرونی» شکست است. ما باید در پی «عوامل درونی» شکست باشیم و پرسش مان را در وجهی دقیق‌تر به این صورت مطرح کنیم که «وجود چه زمینه‌های درونی در اندیشه و کنش نیروهای اجتماعی معطوف به انقلاب اسلامی (حزب الله)، زمینه ساز شکست در انتخابات ۹۲» شد؟

البته در تحلیل اجتماعی هیچ گاه نمی‌توان سهم و نقش دقیق عوامل مختلف را سنجید. نمی‌توان گفت هر یک از عوامل درونی و بیرونی چه سهم از شکست ۹۲ را به دوش می‌کشند، اما می‌توان گفت که تنها زمینه‌هایی که قاعده هرم

جریان معطوف به انقلاب اسلامی، برای آغاز تغییر وضع موجود در اختیار داریم «عوامل درونی» است. شاید این عوامل سهم کمی داشته باشند، اما تنها نقطه ممکن برای یک شروع همگانی و دوباره‌اند.

پس در تلاشی که برای فهم انتخابات ۹۲ داریم، مسئله و نقطه مجهول ما، چه باید کرد آینده است، نه تخطئه‌ی گذشته. آسیب شناسی‌ها معطوف به گذشته و پیدا کردن مقصر، جدال‌هایی بی‌فایده است. باید تلاش کرد از منظر حزب الله، به مثابه نیروی اجتماعی معطوف به انقلاب اسلامی، به صحنه‌ی انتخابات ۹۲ نگریست، و پاسخی تدارک‌گردد که طرحی نو و کاملاً عمومی و اجتماعی برای چه باید کرد آینده این جریان داشته باشد. شاید در این میان عاملان بیرونی از اینکه حزب الله تیغ نقد را از اشتباهات سیاسیون، دولت‌مردان و جریان‌های غرب-گرا برداشته و به رو به خود کشیده است، خرسند شوند. از اینکه حزب الله به «خود انتقادی» روی آورده خوشحال شوند. اما چاره چیست، راه بازسازی و بازیابی اجتماعی حزب الله از خود انتقادی می‌گذرد. تنها از نقد خود است که می‌توان به خود بازگشت. از این پله‌ی نقد خود است که پروانه جدیدی خواهد روئید.

(۲)

جدا افتادگی حزب الله

تلاش برای پاسخ به «در انتخابات ۹۲ چه شد؟»

ما شکست خوردیم البته نه به آن دلیل که نامزدمان رأی نیاورد. ما با منطق متفاوتی کار می کنیم. منطقی که بر اساس آن انتخابات فرصتی از جنس انقلاب اسلامی است، به خودی خود موضوعیت دارد و صرفاً راهی برای رسیدن به کرسی نیست. در این منطق جدید ما معنای شکست در انتخابات، منتخب نشدن و رأی نیاوردن نامزدمان نیست. ما شکست خوردیم به این معنا که برداشتی از گفتمان انقلاب اسلامی و اسلام ناب ارائه کردیم که مورد توجه اغلب مردم قرار نگرفت. طبیعت اسلام ناب پر جاذبه است. مردم پای کار اصلی همه طرح های انقلاب هستند. ۷۲ درصد همین مردم انقلابیگری کردند و حماسه ساختند، اما به برداشت ما از «انقلاب اسلامی» توجه نکردند. گفتن این که دیروز ما به تکلیف مان عمل کردیم، از امروزمان رفع تکلیف نمی کند. اگر برداشتی از گفتمان

انقلاب که ما ارائه دادیم، از جنس حماسه سیاسی و جنبش نه دی بود، حتما رأی می آورد و مردم پای کارش بودند.

این مهم است که ما دقیقا بفهمیم «چه شد؟» رفتار آینده ی ما بر اساس نگاهی که به امروزمان داریم، شکل می گیرد. «چه باید کرد؟» فردای ما، ربط وثیقی دارد به «چه شد؟» دیروز. بعضی هامن در آسیب شناسی ها دنبال یک مقصر هستیم که به دار مجازات بیاویزیمش و تمام. اما آسیب شناسی ها باید برای شروع باشد و به جای فرد، فرآیندها را مد نظر بگیرد. باید نگاه مان به گذشته، آینده محور باشد. بازشناسی گذشته برای بازسازی آینده باشد.

شکست ما به این دلیل بود که از متن مردم دور افتاده بودیم. متأثر از سیاسیون به مسائل فرعی مشغول شدیم. درست وقتی که رهبری اموری مثل عدالت و آزادی و حرکت انقلابی زنان و الگوی پیشرفت ایرانی اسلامی را «مسئله راهبردی» انقلاب می دانستند و برای گفتمان سازی آن ها نشست های راهبردی برگزار می کردند، از جهاد اقتصادی و همت مضاعف و کار مضاعف در تولید و اقتصاد و مبارزه با فساد و اقتصاد مقاومتی و ... می گفتند، ما مشغول مسئله های فرعی شده بودیم. می دیدیم آن چه برای برخی از ما بزرگترین خطرهاست برای رهبری مسئله اصلی و جدی نیست، اما پیش خودمان توجیه می کردیم. به

صراحت بر می گشت و گفت «مسائل را اصلی فرعی کنید»؛ اما این توصیه ها هیچ تأثیری در ما نداشت. هیچ تغییر معناداری در خروجی سایت ها حزب الهی نسبت به این توصیه رهبری ایجاد نشد. بیش از حد ذهنی شده بودیم. انقلابیون فتنه ای بودیم که مسئله هامن را از تحلیل های شبه امنیتی فلان سایت و بهمان محفل می گرفتیم، نه از ادبیات امام خامنه ای، نه از صحیفه امام؛ نه از مسئله های راهبردی اجتماعی و اقتصادی از منظر رهبری و نه از متن مردم.

معطوف شدن به مسائل فرعی یک مشکله ی ساختاری و تاریخی در نیروهای انقلاب است. اگر پیروزی ۸۴ هم اتفاق افتاد چون از چارچوب ادبیات و اندیشه ی جریانات سیاسی جدا افتاده بودیم و تا حدی زیادی گفتمان مان به بیانات رهبری نزدیک شده بود. ایرادی که همواره به جریانات روشنفکری داشتیم، امروز گریبانگیر خودمان شده است. جدا افتادن از مردم و یک نوع اشرافیت تحلیلی. ما حزب الله خودمان «مسئله» هامن را تعریف نمی کردیم، برایمان مسئله تراشی می کردند.

امام و امت هر دو در مدار مسائل اصلی حرکت می کردند، این نخبگان و چهره های شاخص در جریان موسوم به اصولگرایی بودند که «مسئله» را نمی فهمیدند. حزب الله سال هاست گرفتار اصحاب مسئله فرعی شده است. سال

هاست به ما فهمانده اند باید در چارچوب غلط اصولگرا- اصلاح طلب فعالیت کنیم، بفهمیم و حرف بزنیم. به ما گفتند ما دو جریان عمده داریم، اصولگرا و اصلاح طلب. در حالی که این تقسیم بندی از بنیان غلط است: «بنده این دعوای اصلاح طلب و اصولگرا را هم قبول ندارم؛ من این تقسیم بندی را غلط می دانم.» به ما گفتند در این تقسیم بندی غلط کار کنید، حزب الله با اصولگراهاست و نیروی مقابلش هم اصلاح طلبان. در حالی که حزب الله همان اصولگرایی نیست. تفکر انقلاب اسلامی و اسلام ناب مساوی با تفکر اصولگرایی نیست. میان مفهوم حزب الله و جبهه ی اصولگرایی تفاوت وجود دارد، هم به لحاظ تاریخی و هم به لحاظ معرفت شناختی. نه تفکر حزب الله همان مفهوم رایج اصولگرایی است و نه به لحاظ تاریخی حزب الله با ریشه ای عمیق در تاریخ انقلاب، همان اصولگرایی با تاریخ تولد و مصرفی در دهه اخیر است. اصولگرایی یک ترجمان محافظه کارانه از گفتمان انقلاب است. اساسا یکی از رنج هایی که در صحنه های سیاسی مربوط انقلاب وجود داشته و دارد، وجود دوگانه های «جعلی» چپ- راست و اصولگرا- اصلاح طلب است. دوگانه هایی که در حقیقت صورت بندی سیاسی یک طبقه مرفه جدید برآمده از دل مناسبات و روابط پس از انقلاب هستند. این طبقه با این دوگانه و «ادعای اختلاف نظر بنیادین، به رقابت های آلاکلنگ وار خود برای کسب قدرت، مشروعیت بخشیده و آن برای

توده های هواداران خود موجه جلوه می دهند. آن چه در این میان رنج آورترین است این است که این جریان ها در ادوار مختلف به نیروهای اجتماعی معطوف به انقلاب (حزب الله) می باوراند که هویت و حضور اجتماعی شان را ذیل یکی از این جریان ها تعریف کنند. در دوره ای جریان چپ تلاش می کرد با سؤاستفاده از ادبیات جنگ فقر و غنا و مصرف انتخاباتی مفاهیم اسلام ناب- اسلام آمریکایی، حزب الله، این نیروی شور انگیز انقلاب را علیه رقیبان انتخاباتی محافظه کار خود بشوراند. اما در دوره ی اخیر حزب الله با قرار گرفتن زیر سایه جناح موسوم به راست، همواره یک دنباله و جریان پیرو در جناح اصولگرایی محسوب می شد. اساسا تولد و بر ساخت معنای اصولگرایی در سطح جامعه محصول قرار گرفتن حزب الله ذیل جناح موسوم به راست و محافظه کار بوده و هست. همان راست های دهه شصت و هفتاد با همان افراد و سازوکار، به یک باره اصولگرا شدند. بدون هیچ تغییر و تحولی در اندیشه ی محافظه کارانه و شیخوخیت مآبانه شان.

تنها حرکت در مدار مسائل فرعی -بعنوان دستور کار اصلی این جریان ها- است که جایگاه پیشرویی را برای احزاب سیاسی حفظ می کند. در این سازو

کار است که حزب الله پیاده نظام و پیرو جریان ها و احزاب چند ده نفره، بازاری و ریش سفید می شود.

حزب الله را از هویت اصلی خود دور انداختند. به عنوان نمونه امام خمینی به عنوان بنیانگذار هویت معرفتی بسیج کارکرد این نهاد انقلاب را در اموری مانند مبارزه با تحجر و مقدس مآبی، مبارزه با پول پرستی و سرمایه داری، می دانند (صحیفه امام (ره) ج ۲۱ ص ۱۹۴-۱۹۵)، یا امام خامنه ای برای بسیج مستضعفین به عنوان لشکر مخلص خدا کارکرد مبارزه با طبقه مرفه جدید را تعریف می کنند (همه بیانات رهبری در این باره به عنوان نمونه ۱۳۷۶/۴/۲۵)، اما در همان زمان محافظه کاران بسیج را «ظرفیت بومی توسعه» می دانند که حداکثر کارکرد آن در واکسیناسیون فلج اطفال، در درختکاری و کویر زدایی و مانند آن است. (به عنوان نمونه ن.ک به: سخنرانی هاشمی رفسنجانی در ۷۰/۶/۶ و خاطرات علی لاریجانی در هوای تازه، خاطرات علی لاریجانی، ج ۱، ص ۳۱۷ و بیانات دیگر چهره های جریان محافظه کار و اصولگرا)

در حوزه نسبت حزب الله و دولت ها هم همواره پیشنهاد های محافظه کار ها به حزب الله نقد در چارچوب «مسائل فرعی» است. این در حالی است که هویت

حزب الله و اساسا تفاوت حزب الله با مذهبی های غیر انقلابی، همین حرکت در مدار مسائل اصلی است.

در سال های موسوم به سازندگی، در شرایطی که جهت های بنیانی حرکت کشور در حال جابجایی و تغییر است نوک پیکان نقد حزب الله به سوی «دو چرخه سواری» یکی از بستگان قدرت است. راهپیمایی علیه بی حجابی و ویدئو و مانند آن است. در سال های دولت لیبرال مآب محمد خاتمی هم سیاسیون جناح راست - که کم کم عنوان اصولگرا را بر خود نهاده بودند - نقدهای حزب الله را به سمت مسائل فرعی و صرفا سیاسی در چارچوب چپ و راست منحرف می کردند. در این میان مسائل اصلی مطرح شده به وسیله رهبری انقلاب مانند عدالت خواهی، ساده زیستی، مبارزه با اشرافیت و فقر و فساد و تبعیض بود که ادبیات لازم برای انقلابیگری جمعی از جوانان را فراهم آورد. در دوره اخیر هم وضعیت مشابهی حاکم بود و در آینده هم تا روزی که پاشنه بر این درب بچرخد، وضع همین است که هست.

جای هیچ تردیدی نیست که مردم تنها تضمین و زمینه ساز حاکمیت گفتمان اسلام ناب هستند. تحلیل های غلط و عمیقاً ضد فلسفه ی انقلاب اسلامی، که به تخطئه مردم می پردازند را رها کنیم. مردم همان مردم نه دی هستند. ما عوض

شدیم و عوض اینکه مسائل اصلی انقلاب و مردم را مطرح کنیم دچار مسئله‌های فرعی شدیم. ما شکست خوردیم چون خودمان نبودیم. چون حزب الله نبودیم و از خودمان جدا افتاده بودیم. حزب الله یعنی نیروی اجتماعی معطوف به مسائل اصلی انقلاب. ما حزب الله نبودیم. الآن هم چاره کار ساده است: **تنها راه بازگشت به خود است. بازگشت به خود حزب الله.**

۷. ما به گفتمان انقلاب ایمانی دو چندان داشتیم، اما شناختمان آن چنان که باید نبود. آن چنان نبود که حرکت اجتماعی مان را حول مسائل اصلی شکل دهد، حالا فصلی از **باز شناخت و باز ایمان به انقلاب** برایمان فراهم آمده است. قدر این فرصت را بدانیم. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ (۴:۱۳۶)**

(۳)

اصولگرایی مُرد؛ زنده باد حزب الله

تلاش برای فهم «نه» ۹۲

هیچ انکاری نتیجه انتخابات

نتیجه انتخابات ۹۲ برای عده‌ای «هیچ» بود. این روزها اغلب تحلیل‌هایی ارائه می‌کنند که رأی مردم نهایتاً فاقد هر گونه «معنا» قلمداد می‌شود. مثلاً تلاش می‌کنند پیروزی روحانی را پیروزی اصولگرایان تفسیر کنند! این طور می‌نویسند که «روحانی یک روحانی انقلابی است» و «متولد نه دی است!»، عضو شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز تهران است، راست سنتی است و جزء اصولگرایان محسوب می‌شود! برخی دیگر در هیچ انگاری تحلیل نتیجه انتخابات ۹۲، ضعف‌های تاکتیکی اصولگرایان را مهم می‌شمارند و رفته‌اند سراغ نظر سنجی حرفه‌ای و مدیریت حرفه‌ای کمپین انتخاباتی و سیاست‌ورزی حرفه‌ای. برخی دیگر تحلیل‌های خود را برگردانده‌اند به عدم ائتلاف. آن‌ها هم که کمی بیشتر به رأی مردم احترام گذاشته‌اند، این چنین تحلیل می‌کنند که نتوانستیم مردم را در ارتباط با گفتمان مان اقناع کنیم. یا با گفتن این که به تکلیف مان عمل کردیم، خواسته‌اند رفع تکلیف کنند از خودشان. گویا گوش‌ها سنگین شده برای شنیدن نه مردم در انتخابات ۹۲.

از آن جا که راه «چه باید کرد؟» فردا از «چه شد؟» دیروز می‌گذرد، آسیب‌شناسی و همچنین سنخ‌شناسی آسیب‌شناسی‌ها، ضرورتی جدی در طراحی فعالیت‌های آتی است.

هیچ انگاری با خاستگاه گذار به دموکراسی

سال ۸۴ را به یاد بیاوریم. چقدر غیر واقعی می دانستیم تحلیل آنانی را که عدم اتحاد و ائتلاف کاندیداهای اصلاح طلبان را دلیل شکست خود و مشخصاً «مصطفی معین» می دانستند؟ مسئله روشن بود. ما می گفتیم مردم نوع نگاه و تفکر آن‌ها را نپسندیدند. مشکل آن‌ها فقط اشتباه‌های تاکتیکی شان نبود. در واقع ما بازگرداندن شکست ۸۴ اصلاح طلبان به سطوح تاکتیکی کارهایشان را، نوعی تقلیل و فرار از شکست می دانستیم. این فروکاست شکست به فرآیندهای تاکتیکی از جانب اصلاح طلبان، البته ریشه‌های معرفتی روشنی داشت: «عدم باور به رأی مردم»؛ آن‌ها در شکست ۸۴ بر اساس این خطای معرفتی، منفعلانه شکست شان را برای بدنه اجتماعی شان توجیه و تقلیل می کردند و در سال ۸۸ بر اساس همین نگاه غلط به صورت فعالانه برای سرمایه اجتماعی شان در جهت تغییر وضع موجود آرمان تراشی کردند و در هر دو حال رأی مردم را به هیچ می انگاشتند. آن‌ها برای مقابله با جمهوریت نظام یک پاسخ و راه حل داشتند: «گذار به دموکراسی».

هیچ انگاری با خاستگاه گذار به حکومت اسلامی

هیچ دلیلی ندارد که ما همان نگاه را برای نتیجه انتخابات ۹۲ مطرح نکنیم. کسانی که شکست در انتخابات ۹۲ را به سطوح تاکتیکی تقلیل می دهند، همان اشتباه اصلاح طلبان در انتخابات ۸۴ را تکرار می کنند، با نوعی قرابت به همان خاستگاه نظری. اینکه بگوییم ائتلاف یا ضعف نظر سنجی ها یا هر مسئله ی تاکتیکی دیگری علت شکست ۹۲ بود، یا اینکه اساسا شکست ۹۲ را انکار کنیم، از خاستگاه نپذیرفتن رأی مردم بر می آید. این که برخی نتیجه انتخابات اخیر را هم به نوعی پیروزی اصولگرایی می دانند! یا به اسم «تکلیف گرایی» منکر اصل ماجرا شوند، از همان خاستگاه نادیده انگاشتن رأی مردم بر می خیزد. در جناح مقابل اصلاح طلبان هم فروکاست جمهوریت به زینت المجالس یا انکار اصل آن، هم مسبوق به منش عملی در میان مسن ترهاست و هم مسبوق به توجیه نظری در جوان ترها. نفهمیدن یا انکار «نه» ۹۲، محصول همین زمینه های نظری و عملی ست. اگر انکار جمهوریت در یک جناح تنه به تنه ی دموکراسی سرمایه داری می زند و طعمی از تجدد دارد، این انکار در طرف دیگر در «گذار به حکومت اسلامی» صورت بندی می گردد و طعمی از اسلام متحجرانه دارد. این بحث و واکاوی لایه های پنهان این بسترهای معرفتی، پرونده ای گشوده در آینده ی معارف انقلاب خواهد بود، تنها برای اینکه عمق ریشه های این ناباوری به اصالت رأی مردم در جناح مقابل اصلاح طلبان بهتر ملاحظه و فهم شود،

بازخوانی بخش هایی از یک یادداشت تحلیلی جالب توجه خواهد بود. گروه سیاسی یک پایگاه اینترنتی متعلق به جریانی از نواصولگرایان، دو ماه و نیم قبل از انتخابات ۹۲ به صراحت و البته صداقت نوشته بود: «اصولا جمهوریت با دموکراسی تفاوت دارد و متأسفانه بر خلاف فرهنگ رایج نیز دموکراسی و میزان وصول به آن، اساسا معیار مثبتی برای یک نظام اسلامی به شمار نمی آید ... و البته باید توجه داشت که "جمهوریت" نیز فاقد هرگونه اصالت در فرهنگ دینی و اسلامی است». این تحلیل که به نوعی بازنمایی دیدگاه یک جریان عمده سیاسی درباره نقش مردم در ساخت مطلوب نظام بوده و هست، تحلیل جالبی نیز از دیدگاه امام خمینی(ره) درباره جمهوریت دارد: «بنیان گذار انقلاب اسلامی... "جمهوری اسلامی" را صرفا جهت نفی رژیم سلطنتی قلمداد کرده و در فحوای کلام خود از آن به عنوان "دوران گذار به حکومت اسلامی" یاد می کنند». (تأکیدها از اصل تحلیل است.) مشخص است بر اساس این نگاه و مبانی معرفتی، «نه» مردم، اساسا هیچ اصالتی ندارد که دیده شود.

این توجه هم قابل قبول نیست که ما نتوانستیم در قاعده هرم اجتماع، مردم را در ارتباط با کارآمدی گفتمان انقلاب اقناع کنیم. البته این حرف صورت محترمانه تری از انکار رأی مردم را در خود دارد اما واقعیت این است که مردم،

همان مردمی هستند که ثابت کرده اند تنها تضمین عملی تحقق اسلام ناب هستند. آیا این ادبیات مربوط به سخنرانی های خطابی ایام فتنه بود، یا از باوری عمیق به گفتمان انقلاب اسلامی ریشه می گرفت؟ اگر همین مردم نبودند، «نه دی» ای نبود. دیدیم که در فصل تنهایی انقلاب و رهبری، در شرایطی که سقف مطالبات رهبری از خواص ساکت و راکد و محافظه کار این شده بود که «هر تحلیلی دارید بگویید و تنها ساکت نباشید»، همین مردم بودند که تا آخر پای کار رهبری ماندند. اتفاقاً همین حرف ها را روشنفکران اصلاح طلبان در سال ۸۴ می گفتند. می گفتند که مردم صدای ما را نشنیدند. اما آیا تحلیل آن ها درست بود؟

مردم در انتخابات ۹۲ یک نه بزرگ گفتند، اما به چه چیزی؟ یک پاسخ ساده به این پرسش هم در چارچوب نظریه ای صورت بندی می شود که معتقد است «همیشه پای جریان انحرافی در میان است». اما این هم بزرگ نمایی مسئله ای است که رهبری به صراحت فرعی دانسته اند. این هم نوعی دیگری از این فرار و انکار «نه» مردم است. این تفسیر را نوعاً کسانی می کنند که تا دیروز در تحلیل هاشان وعده فتنه ی بزرگتر جریان انحرافی در انتخابات ۹۲ را می دادند، این تفسیرشان به اندازه همان تحلیل شان درست است. اگر «نه» مردم به جریان انحرافی بود، پس چرا کسانی که بیشترین مخالفت ها را با این جریان داشتند و

مخالف با این جریان به نوعی جزء هویت سیاسی‌شان بود، این اختلاف معنا دار را با رأی رئیس‌جمهور منتخب داشته و کمتر از یک چهارم او رأی آوردند؟ مردم این قدر هوشمند هستند که «نه» خودشان به جریان انحرافی را به عمارها یا به نامزدی که در روز بارها و بارها در نقد «جریان انحرافی» سخن می‌گوید، نگویند. اگر در سال ۸۴ اصلاح‌طلبان رأی نیاوردنِ خود را، به یک جریان یا حلقه پیرامون رئیس‌دفتر رئیس‌جمهور خاتمی نسبت می‌دادند، همچنان که به نوعی محصول برخی افراط‌ها دانستند، از آن‌ها می‌پذیرفتیم؟ به هر حال انکار نه مردم راه‌های زیادی دارد، این هم یک راه است.

فهم اجتماعی از انتخابات ۹۲

نمی‌توان سیاست‌زدگان و انتخابات‌بازها را گفت که از نه ۹۲ فرار نکنند. نتیجه‌ی پاسخ‌های توجیه‌گونه‌ی آن‌ها موکول به فصل آتی انتخابات خواهد بود و احتمالاً در چارچوب‌هایی مانند «روشنگری هر چه بیشتر علیه جریان انحرافی»، در «ائتلاف و وحدت»، در «نظرسنجی علمی‌تر در روزهای آخر منتهی به انتخابات» و در «سیاست ورزی حرفه‌ای» صورت‌بندی خواهد شد. مهم این است که این پاسخ‌های صرفاً سیاسی و نخبگانی نمی‌تواند مبنای طراحی هیچ پروژه‌ای برای نیروهای اجتماعی انقلاب باشد. این پاسخ‌ها با فروکاست شکست

۹۲ به سطوح تاکتیکی، صرفاً توصیه‌هایی به برخی سیاسیون، سران احزاب و گروه‌ها و احتمالاً نامزدهای آتی دارد که: نظرسنجی‌های علمی داشته باشید، به صورت حرفه‌ای سیاست ورزی کنید و با افراد هم‌گروه خود ائتلاف کنید. این سنخ آسیب‌شناسی‌ها نه صدای «نه» مردم را شنیده و نه طنین صدایش به توده‌های نیروهای معطوف به انقلاب می‌رسد. با این پاسخ‌ها از هم اکنون آینده فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی را در سطح نخبگان سیاسی و احزاب محدود و منحصر کرده و هیچ جوابی برای «چه باید کرد؟» بدنه اجتماعی معطوف به انقلاب ندارد. اما برای کسانی که نمی‌خواهند همه‌ی تخم مرغ‌های انقلاب را در سبد سیاسیون بگذارند، فهم نه ۹۲ اهمیتی دو چندان دارد.

فهم نه ۹۲

پاسخ ساده است. قرائت ما از گفتمان انقلاب به قدر کافی «ناب» نبود. عوض آن که به بسط خواست و مطالبات عمومی پردازد و «مطالبه‌گر» باشد، به حفظ داشته‌ها می‌اندیشید و به شدت «محافظه‌کار» بود. به جای آن که عزم تغییر و حل مسئله‌های اصلی را داشته و «انقلابی واقعی و حقیقت‌گرا» باشد، دم از مسائل فرعی می‌زد و «انقلابی فانتزی و سیاست‌گرا» بود. به جای آن که حول بینات و مسائل اصلی انقلاب شکل بگیرد، حول احتمالاتی می‌چرخید که در

حوزه مسائل فرعی برایش مطرح بود. در پرداختن به مسائل اصلی اهمال می کرد چون سیاست محور و «سیاست زده» بود. در پرداختن به احتمالات، تخیلات و سناریوهای امنیتی پیرامون مسائل فرعی و از روی شنان رقیبان و مخالفانش زیاده روی می کرد، چون «افراطی» بود. «سلب گرا» بود و بر اساس نفی این و آن شکل گرفته بود و در نفی هایش هم اغلب دعوهایش سیاسی بود، در نتیجه اصالتا بدبین بود مگر آن که خلاف آن ثابت شود. در یک کلام ترجمانی که از گفتمان انقلاب ارائه شد، «محافظه کار»، «سلب گرایانه»، «ذهنی و فانتزی»، «سیاست زده» و «دور از مسائل اصلی مردم و انقلاب» و «افراطی» بود. «نه» مردم به این قرائت از گفتمان انقلاب بود.

پایان ترجمه‌ی گفتمان انقلاب

همه ی این مشخصه ها، همان مؤلفه های تفکری است که در ۷۶ از مردم یک نه بزرگ شنید اما به روی خودش نیاورد، بعد سه-چهار سال در توجیه نه مردم تلاش کرد تا در برابر رقبیش مفهومی را جعل کرد به نام «اصولگرایی»؛ آن قدر گفتند و گفتند «گفتمان اصولگرایی ترجمان دیگری از گفتمان امام و انقلاب و رهبری است» که همه باورشان شده بود و شده است (ن.ک به همه جا، اما مشخصا این جمله عینا از یادداشت «چرا نهر، رودخانه باشید؟» از حسین

شریعتمداری گرفته شده است). اما یک بار نگفتند چه نیازی است به ترجمه؟ مردمی که همه هستی خود را برای انقلاب گذاشته اند با اصل گفتمان امام و رهبری چه مشکلی دارند که ترجمه اش می کنید؟ مترجمان این گفتمان جدید چه کسانی هستند و بودند؟

در ذیل این ترجمه پیش فرض هایی وجود داشت که ضرورت این ترجمان را توجیه می کرد. پیش فرض هایی مانند عدم اقبال به گفتمان انقلاب که به بر ساخت ترجمانی شرمنده و حداقلی از گفتمان انقلاب اسلامی منتهی می شد. از این منظر سازمان اصولگرایی و انشعاییون جوان آن در انتخابات ۸۴ به درستی گزینه های خود را انتخاب کرده بودند. مترجمان هم ورشکستگانی سیاسی بودند که می بایست این گفتمان را به گونه ای ترجمه می کردند که هم سویه های تقابلی اش با رقبای سابق شان حفظ شود و هم همه ی قبیلۀ جناح راست سابق در این صورت بندی جدید جای گیرد. به این ترتیب گفتمان اصولگرایی تولید شد یا به گفته یکی از چهره های شاخص جریان اصولگرا، در مناظره ای تلویزیونی «جعل» شد؛ اما از آن جا که از روز اول مرده متولد شده بود، خاصیتی جز تداوم روش های محافظه کارانه و قیمومیت ریش سفیدان جناح راست بر سر نیروهای انقلاب و حزب الله نداشت. اصولا اصولگرایی محصول به زیر کشیدن توده های

مردمی هوادار انقلاب اسلامی (حزب الله) توسط احزاب جناح راست بود. البته پیروزی ۸۴ هم فقط محصول خروج از سازمان اصولگرایی نبود. کافی است تنها یک تحلیل محتوی ساده از سخنان پیروز ۸۴ با ادبیات نامزدهای مورد نظر طیف های سنتی و جوان جناح راست انجام شود تا تفاوت ماهوی این دو ادبیات روشن شود. اما جریان موسوم به اصولگرایی «نه» ۸۴ را نفهمید و حتی پیروزی خود تفسیر کرد، همچنان که «نه» ۷۶ را توجیه کرد. همچنان که «نه» ۹۲ را هم توجیه کرده و خواهد کرد.

اصولگرایی مُرد؛ زنده باد حزب الله

اصولگرایی مُرد؛ زنده باد حزب الله. تنها راه بازگشت به جایگاه اصیل و اصلی حزب الله، کنار زدن پوستین کهنه راست گرایی و خوانش های راست گرایانه از گفتمان انقلاب تحت عنوان اصولگرایی است. کاری که در مقطعی در سال ۸۴ انجام شد و به اقبال مردمی منجر شد. اما باید توجه داشت که این کار لزوماً با انزوا یا تغییر افراد انجام نمی شود. باید روش های محافظه کارانه، شیخوخیت مآبانه، سیاست زده، افراط گرایی و سلب گرایانه که منتهی به معطوف شدن به مسئله های فرعی می شود را کنار گذاشت. باید به این باور رسید که «محافظه کاری قتلگاه انقلاب است» (رهبر انقلاب ۱۳۷۹ / ۱۲ / ۰۹) و در یک

فرآیند خلوص معرفتی رسوب های اندیشه های محافظه کارانه را از ذهن و زبان حزب الله زدود. باید بفهمیم دو گانه ی چپ و راست و اصولگرا-اصلاح طلبی، از منظر گفتمان انقلاب و ادبیات رهبری، غلط فکری، مشهور اجتماعی و مشروعیت بخش درگیری های سیاسیون است. باید بکوشیم خودمان را حول مسائل اصلی انقلاب بازسازی کنیم. نظام مسئله شناسی مان را از سیطره اصولگرایان پیر و جوان، سنتی و تحول یافته آزاد کنیم. حزب الله باید به خود بازگردد. بازیابی و بازسازی حزب الله بر اساس گفتمان انقلاب، امام و رهبری، نه ترجمانی از آن؛ این کاری است که با تمام توان باید انجام داد.

از این پس سیاسیون حرفه ای به دنبال «سیاست ورزی حرفه ای»، «ائتلاف و وحدت»، «نظر سنجی» «مدیریت حرفه ای کمپین های انتخاباتی» و مانند این موارد خواهند بود. حزب الله به مثابه موتور محرکه انقلاب باید خودش را پیدا و کند و «چه باید کرد؟» خاص خودش را داشته باشد. نیروی اجتماعی انقلاب کارهای خاص خود را دارد. اگر هم گاهی کار سیاسی «هم» می کند چون انقلاب اسلامی، سیاسی «هم» هست. اما نه انقلاب فقط سیاسی است، و نه حزب الله یک جریان و یا حزب صرفا سیاسی است. بازگشت به خود حزب الله پروژه

ی عملی و نظری فرار روی همه نیروهای انقلاب است، اصولگرایی مرد؛ زنده باد حزب الله.

بازتولید اصولگرایی در برابر بازگشت به خود حزب الله

یک آسیب مهم که در این جا ممکن است رخ دهد، بازتولید اصولگرایی است. این روند مشابه همان پروژه ای است که پس از سال های ۷۶ تا اوائل دهه ۸۰ طی شد و گفتمان اصولگرایی را جعل کرد. ممکن است همان تفکری که در ۷۶ شکست خورد و در ۸۴ و ۹۲ هم؛ بخواهد باز هم خود را در قامتی جدید و با عنوانی جدید بازتولید کند. در همین مدت کوتاه هم، گهگاه نشانه های روشنی از اراده ی شکل دهی به این روند نمایان می شود. به عنوان نمونه مفهوم «عصر پسا اصولگرایی» این فرآیند را به خوبی تشریح می کند. این که در این روند نسل جوان تری از اصولگرایان، جوانی خود در سن را بدل از جوانی فکری بگیرند و با مشاورت جریان های سنتی کار را دنبال می کنند. پیران را «بازنشسته های سیاسی» اعلام می کنند و حوزه ی کاری آن ها را «در سطوح مشورتی» تعریف کرده و با «سپردن کارها به جوانان و تازه نفس ها»، همان محتوای اصولگرایی را در چارچوب اسمی جدید بازسازی می کنند: «گفتمان اصول گرایی در دوره ای متولد شد که «راستی»ها مقابل «چپی»ها به حاشیه رفته

بودند و از تعبیر محافظه کار، اقتدارطلب و... نیز خود را منزه می دانستند. امروزه این کلیدواژه می بایست دگرگون و اندیشه‌ی اصول‌گرایانه در قامتی جدید، صورت‌بندی شود.»

اگر نخبگان جوان منتسب یا خوش‌بین به احزاب سیاسی موفق شوند در پیشبرد پروژه‌ی «بازتولید اصولگرایی» از «بازگشت به خود حزب الله» پیشی بگیرند، باید منتظر دوران جدیدی از حرکت حزب الله ذیل نسخه دگردیسانی گفتمان اصولگرایی و احزاب پیرامونی آن باشیم. این که امروز به یاد نقد «راست سنتی» بیافتیم، نشان از یک تأخیر دست کم یکی دو دهه‌ای دارد. راست سنتی در شرایط امروز و تعاملات گسترده‌اش با دولت آینده، اساساً فرصتی نخواهد داشت مفهوم مجعول «اصولگرایی» را بازسازی کند. آنانکه امروز ناکارآمدی اصولگرایی را در چارچوبی جدید بر حزب الله تحمیل می کنند، «تازه نفس‌های» این جریان هستند. مؤتلفه‌ی امروز را توان آن نیست که حزب الله را از جایگاه پیشروی برای انقلاب به ورطه‌ی پیروی برای احزاب و لابی‌های سیاسی بکشاند، این کار کسانی است که با فاصله‌ای بیست-سی ساله همان راه محافظه کاران را می‌روند.

(۴)

بازیابی و بازسازی حزب الله (۱) - راهبردها

تلاش برای پاسخ به پس از انتخابات ۹۲ چه باید کرد؟

بنابر آن چه گذشت، پرسش از «چه باید کرد؟» را در این پرسش‌های جزئی‌تر می‌توان پی گرفت: «چه کسی و بر اساس چه اندیشه و نظریه‌ای، چه باید بکند؟» و به طور مشخص «پروژه‌های کلان و کاربردی‌ای که در پاسخ به چه باید کرد مطرح می‌شود، چیست؟»

چه باید کرد؟ چه کسی؟

حزب الله موتور محرکه‌ی تاریخ انقلاب است. تاریخ انقلاب با حرکت یا سکون حزب الله ورق می‌خورد. اما هنگامی که حزب الله حزب الله باشد. در یادداشت «جدا افتادگی حزب الله» این مسئله مطرح شد که حزب الله از از حزب‌اللهی‌گری و از حزب الله بودن، از نیروی معطوف به مسئله‌های اصلی انقلاب بودن بازمانده است. بنابراین پیش از هر کاری باید حزب الله را از بند

جماعت محافظه کار، ونگره های برساخته ی جناح راست آزاد کرد. آزاد سازی حزب الله و بازیابی هویت مستقل حزب الله اولین و مهم ترین کار برای بازگشت خود حزب الله است. باید نظام فکری و نظام مسئله شناسی حزب الله بازسازی شود. حزب الله از موقعیت پیروی احزاب سیاست باز، به جایگاه پیشرو خود در تاریخ انقلاب باز گردد.

«چه باید کرد؟» برای انقلابی ها در هر شرایطی پاسخ های روشنی و طرح های کلان و مهمی دارد. دینامیسم انقلاب اسلامی آن قدر حرف ناگفته و طرح نانوشته دارد که «چه باید کرد؟» یک انسان انقلاب در هیچ شرایطی بی پاسخ نیست. اما بدون رهاسازی ذهن و زبان حزب الله این طرح ها اساسا درک نمی شوند. بدون خلوص فکری از رسوبات محافظه کارانه ی قبیله ی سیاسی موسوم به اصولگرا، هیچ فاعل و نیروی اجتماعی ای برای عمل به این طرح ها شکل نمی گیرد.

در آغاز باید دانست اصولگرا همان حزب الله نیست. اصولگرایی یک مفهوم ساختگی است که جمعی از نخبگان و شکست خوردگان محافظه کار ۷۶ برای بازسازی خود «جعل» کردند. پیروزی هایی که در انتخابات شورا شهر دوم و مجلس هفتم هم به دست آمد هم نه ذیل ادبیات موسوم به اصولگرایی بود، نه

ذیل سازمان آن. بلکه بیه عکس محصول فاصله ی سازمانی و گفتمانی از این مفهوم بود. چهره های شاخص جناح راست حتی در فهرست های مجلس هفتم کنار گذاشته شدند. به عنوان نمونه محمدرضا باهنر از کرمان کاندیدا شده بود و جزء سی گزینۀ ی لیست تهران نبود، در حالی که همواره در مرکزیت جناح راست-اصولگرا بوده و هست. در انتخابات ۸۴ هم که سازمان و ادبیات اصولگرایی روشن بود. پیروزی انتخابات ۸۴ نه فقط خارج از چارچوب سازمان این جبهه که حتی خارج از چارچوب ادبیات آن حاصل شد. امروز هم اصولگرایی به عنوان یک جبهه سیاسی در تقسیم بندی غلط و رایج اصولگرا-اصلاح طلب مُرده است. این البته این جبهه از ابتدا مرده به دنیا آمده بود. از ابتدا برای بازسازی جمعی از احزاب سیاسی خلق شده بود. و امروز هم -گرچه خیلی دیر شده- اما باید با صدای بلند فریاد زد: «اصولگرایی مرد، زنده باد حزب الله». البته این احزاب و قبائل خودشان را بازسازی می کنند و حتی بعید نیست از عنوان اصولگرایی هم عبور کنند و بدون هیچ تغییری در روش و نگرش، با اسمی جدید به میدان بیایند. همان طور که محافظه کاران و راست گرایان دهه شصت و هفتاد بدون هیچ تغییری و صرفا با جعل یک عنوان جدید، اصولگرایان دهه هشتاد شدند، امروز هم این تغییر «اسم» را خواهند داشت. همان گونه که جمعی از نخبگان سیاسی در تشییع جنازه راست گرایی، برای کسب سرمایه

اجتماعی نیروهای ارزشی، مفهوم اصولگرایی را جعل کردند، این بار هم در تشیع جنازه اصولگرایی خودشان را بازسازی خواهند کرد. در این شرایط مهم این است، که حزب الله در این دوران گذار بتواند خود را به شکل آزاد و مستقل از احزاب بازسازی کند. خود را فراتر از دوگانه ی غلط اصولگرا-اصلاح طلب، حول مفاهیم و مسائل اصلی مطرح در نظام امت و امامت بازتولید کند. آن هم نه به عنوان یک جریان سوم، که به مثابه یک جریان اول. حزب الله موتور محرکه «انقلاب» است. اگر به مسائل فرعی مشغولش نکنند، اگر در مدار مسائل اصلی مد نظر رهبر «انقلاب» باشد، پیش برنده انقلاب است. موتور محرکه ی تاریخ انقلاب و جامعه انقلابی است. جریان اول و اصلی جامعه است.

در هر حال تنها پس از رهایی از بند احزاب است که می توان از چه باید کردِ تراز انقلاب سخن گفت، چرا که قبل از پرسش از چه باید کرد، باید فاعل و نیروی اجتماعی آن را بر ساخت.

شک نباید کرد که در این چه باید کرد، یگانه تفکر ممکن، گفتمان انقلاب اسلامی است. البته در این مدت زیاد از این عنوان استفاده شده است. بیش و حتی پیش از آن که در چارچوب گفتمان انقلاب تعمق و تأمل شود، در فعالیت ها سیاسی از آن استفاده و «خرج» شده است. بخشی از این کاربرد بدون پشتوانه

تولیدی لازم بوده و به نوعی تورم معرفتی منتهی شده است. زیاد «گفتمان انقلاب» گفته شده و کمتر از دلالت های تکاملی این گفتمان گفتگو شده است. باید تأمل در مفاهیم و مدلولات بنیادین انقلاب جدی گرفته شود. این مفاهیم همان هایی هستند که در نشست های راهبردی و در سخنان راهبردی رهبری مرتباً مطرح می شوند. انقلابی بودن برابر است با پیگیری این مسائل اصلی در هر حوزه. اگر سؤال و مسئله نباشد، ارزش حرف ها برابر می شود. هر کسی هر وقت اراده کرد با چند فحش به فتنه و انحراف انقلابی می شود. باید گفتمان انقلاب را به صورتی تکاملی پی گرفت.

چه باید کرد؟ چه کارهایی؟

کارهایی که در این دوران جدید می بایست انجام دهیم ذیل عنوان جامع بازیابی هویتی و معرفتی و بازسازی اجتماعی حزب الله قابل طرح است. این روند معرفتی و اجتماعی را در دو سطح کلان و کاربردی تر می توان صورت بندی کرد.

در سطح کلان دو کارویژه فکری و اجتماعی پیش روی ماست.

در یک عملیات مهم و کلان فکری می بایست به بازسازی ریشه های معرفتی خودمان بیندیشیم. باید مبانی معرفتی یک انسان تراز انقلاب اسلامی را بازخوانی و بازتولید کنیم. اولین کار در این باره **بازیابی و بازسازی باورهای انقلابی مان در بستر معرفت دینی** است. بازخوانی برداشت خاصی از اسلام که مبنای انقلاب اسلامی قرار گرفت، مهم ترین پروژه در این زمینه است. انقلاب اسلامی بر اساس برداشت خاصی از اسلام تکوین و تولد یافت. خط امام و انقلاب از دل درگیری این برداشت خاص از اسلام با برداشت های متحجرانه و متجددانه بود که راه خود را در تاریخ معاصر پیدا کرد. باید این برداشت خاص از اسلام و پیامد آن، گسل های معرفتی میان اسلام ناب را با تحجر و مقدس مآبی از یک سو و تجددمآبی از سوی دیگر احیا کرد. این برداشت از اسلام در آثار متفکرین اصیل اسلامی منعکس است. به تعبیر رهبری چهره هایی که «پرچم های انقلاب» هستند، باید محور کارهای معرفتی ما در دوران جدید قرار گیرند. ما بسیاری از این چهره ها فقط نسبت سیاسی و خاطره انگیز داریم، در صورتی که باید گفتمان انقلاب را از دل بازخوانی آن ها فهم و بازتولید کنیم. امامان خمینی و خامنه ای در مرکزیت این تفکر نوین اسلامی قرار دارند. چهره هایی مانند شهیدان بهشتی، باهنر، مفتاح، صدر و امام موسی صدر و مرحوم طالقانی متفکران کلیدی این برداشت از اسلام هستند. مسئله کلیدی در این جا این است

که ما در کلیت اندیشه و تفکر اسلامی خودمان به این اندیشمندان رجعت کنیم، نه فقط در جنبه های سیاسی و رو بنایی گفتمان مان. به بیان دیگر برای بازفهمی و بازخوانی اسلام خاص انقلاب اسلامی سراغ این کارها برویم. آن برداشتی از اسلام که مبنای انقلاب اسلامی قرار گرفت و به اسلام ناب معروف شد، تفاوتش با اسلام مقدس مآبان فقط در این نبود که به جمع اسلام و سیاست معتقد بود. بلکه برداشت متفاوتی از مفاهیم اسلامی داشت، حتی از مفاهیم بنیادین مانند توحید. با بازخوانی این اسلام بخش عمده ای از راه شکل دهی به یک انسان تراز انقلاب طی شده است. انسانی که از منظر و زاویه ی اسلام انقلاب اسلامی با متون اصیل اسلامی مانند قرآن، نهج البلاغه و صحیفه سجادیه آشنا شده باشد، به طرز فزاینده ای جوینده ی معنویت عارفان مبارزه جو، عدالت خواه و آزادی خواه است. این انسان به طور طبیعی از مسیر اصلی مبارزه به سمت مسائل فرعی منحرف نمی شود. یک چنین انسانی در هیچ مرحله ای از انقلاب اسلامی متن مسائل اصلی انقلاب و مبارزه در راه این مسائل اصلی را رها نمی کند و به «انجمن مبارزه با بهائیت» و دیگر مسائل فرعی هر دورانی نمی پردازد.

سطح دیگر این بازسازی معرفتی و دومین کلان کار فکری ما **بازخوانی متن ادبیات امامان خمینی و خامنه ای** است. علاوه بر داشتن نگرش

اسلامی بر اساس نگاه اسلام انقلاب، باید به متون اصلی گفتمان انقلاب، به صحیفه امام(ره) و اندیشه های رهبری توجهی به مراتب تکاملی نشان دهیم. باید برای مفاهیم انقلاب نظام آموزشی ایجاد کرد. انقلاب در هیچ برنامه ی رسمی و غیر رسمی آموزشی آموزش داده نمی شود. صحیفه امام(ره) در هیچ یک از برنامه های ما «متن آموزشی» نیست. بیانات رهبری هم همچنین. گفتمان انقلاب، همان اندیشه ای است که ما را به مسائل اصلی می رساند. اگر مسئله همامان فرعی شده بود، یعنی باید برداشت مان از گفتمان انقلاب اسلامی را بازسازی کنیم. واقعیت این است که آن چه ما از گفتمان انقلاب مطرح کردیم، نسبت به آنچه هست، ذره ای از گفتمان انقلاب بود که بر اساس یک خرده شناخت از گفتمان انقلاب به آن رسیده بودیم. باید صحیفه خوانی و خامنه ای خوانی میان ما یک سنت شود. دورانی که به صورت مناسبتی و برای تأیید خودمان یا مچ گیری از مخالفان، یا به صورت موردی و جزئی به صحیفه امام خمینی(ره) و یا بیانات امام خامنه ای مراجعه می کردیم، را فراموش کنیم. **باید حلقه هایی شکل بگیرد که سازمان فکری ما را، بنیان ها و زیر بنای فکری ما را بر اساس اسلام ناب، و اندیشه های امامان خمینی و خامنه ای بازسازی کند.** برای آرمان خواهی باید بتوان یک آرمان جمعی را شکل داد. آرمانی که بتواند مبتنی بر آن کارها را سامان داده و شبکه ای از انسان ها و مجامع را حول محور

یک ادبیات واحد سامان دهی کرد. تنها خاستگاه معرفت شناختی برای شکل دهی و بازتولید مداوم این آرمان، ادبیات امام و رهبری است.

در سطح اجتماعی ما نیاز جدی به بازتولید انقلاب اسلامی و آرمان هایش در چارچوب جنبش های اجتماعی داریم.

انقلاب اسلامی محصول خواست های تاریخی و فطری همه ی مردم بود. معنویت خواهی، عدالت خواهی و آزادی خواهی سه خواست عمومی بود که در همه سطوح جامعه به مثابه یک خواست جدی مطرح شده بود. طبیعی بود ما بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، به همه ی آن چه می خواستیم نرسیم. ۲۳ بهمن از نظر رسیدن به این سه خواست تفاوت چندانی با ۲۱ بهمن ندارد. تفاوت در نابودی رژیم طاغوت و در توسعه امکان مبارزه برای این آرمان ها در چارچوب نظام اسلامی است. امروز ما هم تفاوت ماهوی با ۲۳ بهمن ندارد. البته ما به ترازهای بالا و بی بدیلی از خواست های خود رسیده ایم اما این به معنای تعطیلی مبارزه نیست. مسئله این جاست که ما می بایست پس از انقلاب برای تداوم این مبارزه، جنبش های اجتماعی را در سطوح کارگری، زنان، معلمان، دانش آموزان، هنرمندان و اهالی رسانه و دانشجویان و طلاب باتولید می کردیم. واقعیت این است که بدون این جنبش های اجتماعی رسیدن به بخش عمده ای از

تراز های اهدافی که برای انقلاب اسلامی مدنظر است امکان ندارد. مثلا بخش عمده ای از حقوق کارگری مد نظر انقلاب اسلامی و مصرح در قانون اساسی ماهیتی اساسا اجتماعی دارد و بدون یک حرکت و جنبش اجتماعی قابل ایفا نیست.

تنها تا حدودی در فضاهاى دانشجوى و تولید علم، انقلاب جنبش های هم بردار با خود را دارد.

یک بخش از عدم شکل گیری جنبش های اجتماعی بازگشت می کند به دشواری های پس از انقلاب (مثل دفاع مقدس) که عملا بخش عمده ای از جنبش های اجتماعی انقلاب (مثل جنبش دانشجویی) را معطوف به خود کرد؛ هر چند در دفاع مقدس ایدئولوژی انقلاب و اسلام انقلابی بازتولید شد و انقلاب از نظر بازتولید معرفتی پیش رفت.

از سوی دیگر پس از انقلاب، پس از قرن ها، دولت به عنوان یک پدیده خارق العاده و عجیب، به دامن فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی باز گشته بود و ما فکر می کردیم همه چیز «دولت» است. برای ما به نوعی جامعه و دولت مساوی بودند. کتاب های اول انقلاب را که نگاه می کنیم می بینیم نوشته شده: «فقه اجتماعی» و مرادش «فقه دولت» است. در سطح نخبگان دولت مساوی بود با

جامعه و این «دولتی کردن همه ی امور» مانع عمده ای در مسیر بازتولید جنبش های اجتماعی هم بردار و معطوف به انقلاب اسلامی است. اما دلیل مهم تر آن باز می گردد به نوعی محافظه کاری ساختاری ریشه دوانده در اندیشه ی حزب الله به عنوان نیروی معطوف به انقلاب؛ به هر حال این بدیهی است که وقتی نیروی نیمی از جمعیت جامعه در چارچوب جنبش اجتماعی زنان در راستای آرمان های انقلاب تلاش نکنند، بسیاری از آرمان های انقلاب زمین می ماند. یا مثلاً کافی است به مفهوم عدالت کارگری مد نظر آرمان های انقلاب اسلامی توجه داشته باشیم، این بدیهی است که بدون وجود یک جنبش کارگری پویا این عدالت تحقق نمی یابد، چرا که اساساً بخش عمده ای از آن کاملاً «اجتماعی» است نه دولتی و حاکمیتی. (و این بخش اجتماعی و مناسبات تحقق این عدالت با خصوصی سازی های گسترده کنونی به شدت هم در حال افزایش است.) بازتولید این جنبش های اجتماعی و پیوند و هم افزایی شان با هم لازمه تحقق تکاملی انقلاب است و باید راهبرد اجتماعی کلان و اصلی برای نیروهای انقلاب در دوران کنونی باشد. ما در فهم انقلاب و ۲۲ بهمن دستاوردهایی داشته ایم و به شناخت های روشنی رسیده ایم، اما آن چنان که باید ۲۳ بهمن را نفهمیدیم. گاهی فکر کرده ایم ۲۳ بهمن و همه ی روزهای پس از ۲۲ بهمن صرفاً برای «حفظ» ۲۲ بهمن است. و همین نگاه محافظه کارانه است که حزب الله

این موتور محرکه انقلاب را از بازتولید حرکت ها و جنبش های اجتماعی برای تحقق تکاملی انقلاب بازداشته است.

(۵)

بازیابی و بازسازی حزب الله (۲) - ظرفیت ها

تلاش برای پاسخ به پس از انتخابات ۹۲ چه باید کرد؟

در سطوح کاربردی تر باید ظرفیت های اجتماعی موجود را در راستای پروژه کلان بازیابی و بازسازی حزب الله فعال کنیم. این ظرفیت های اجتماعی در دو بستر تاریخی ظهور و بروز فعال دارند. یکی در ماه های منتهی به انتخابات ۹۲ و دیگری در سال های ۸۴ تا ۹۲؛ باید دوره ی پیش رو را می توان فرصت بازیابی برای ظرفیت هایی دانست که جریان اجتماعی حزب الله برای بازسازی خود به طور جدی به آن ها نیاز دارد.

ظرفیت های اجتماعی انتخابات ۹۲

در این دوره تاریخی دو سطح ظرفیت اجتماعی عمده فراروی پروژه بازیابی و بازخوانی حزب الله وجود دارد. بخشی از این ظرفیت های فکری و گفتمانی است و بخش دیگر اجتماعی؛

در سطح فکری برخی ایده ها مطرح شد که می تواند فصل جدیدی را در مطالبات از نظام رسمی اداره کشور را رقم بزند. ایده هایی مثل اصلاح ساختار

اجرائی، مقاومت و پیشرفت، تأکید بر جمهوریت و آزاد کردن ظرفیت های مردمی، عدالت ساختاری و مدیریت جهادی؛

این ایده ها را می توان **انکشاف ظرفیت های جدید از گفتمان انقلاب** و به به مثابه ارزش افزوده برهه انتخابات ۹۲ دانست.

در سطح اجتماعی نیز انتخابات ۹۲ دو ظرفیت کلان و خرد اجتماعی را فراروی جبهه انقلاب گشوده است.

در سطح کلان و هویتی، این ظرفیت عبارت است از **حضور مستقل حزب الله** در این انتخابات. جریان حزب الله در این انتخابات تجربه یک حضور مستقل از پدرخواندگان محافظه کار جریان اصولگرایی را تجربه کرد. این حضور از آغازین مراحل دعوت از هرگونه همراهی سیاسیون حرفه ای در امان بود. اگر این روند ادامه یابد، اگر همچنان که در انتخابات استقلال حزب الله را در سازوکارهای وحدت قبیله ای با اصولگرایان، معامله نشد، در این دوره هم فریب آسیب شناسی های محافظه کارانه ی «وحدت محور» را نخوریم، همین استقلال مقطعی می تواند، نقطه رهایی حزب الله از احزاب باشد. حزب الله در این انتخابات حضور و فعالیت در یک منطقه آزاد را تجربه کرد و همین تجربه می

تواند راه رسیدن به آزادی از احزاب را به ما نشان دهد. اما نباید فراموش کرد این دوره در روند رهایی حزب الله فقط یک نقطه رهایی بود نه خود رهایی. به این معنا که محافظه کاران سیاست باز به خوبی و به زودی می توانند با تغییر اسم و دادن نقش بیشتر به کادرهای جوان تر خود، مناسبات محافظه کارانه و شیخوخیت مآبانه خود را مجدداً بازسازی و بر آینده ی حزب الله مسلط کنند. نباید فراموش کرد آنچه برای حزب الله «پیرو بودگی برای احزاب اصولگرا» را به جای «پیشرو بودن در راه انقلاب و در طرح امام و امت» رقم زده، نه چند چهره محافظه کار سنتی، که سازوکار محافظه کارانه است. مسئله افراد فعال در روند شیخوخیت نیست، مسئله فرآیند شیخوخیت است. برای این که چند محافظه کار- اصولگرای کم سن و سال تر با ادعای تحول خواهی و نهایتاً یک رفرم ظاهری و اسمی، همان مناسبات را بر آینده ی حرکت اجتماعی حزب الله حاکم نکنند، یک مسیر نقادی معرفتی طولانی در پیش است. تنها با پیمودن این مسیر است که رسوبات محافظه کاری از ذهن و زبان حزب الله زدوده خواهد شد.

بنابراین ظرفیت حضور مستقل حزب الله در انتخابات برای فرآیند آزادی حزب الله از بند احزاب مهم است، اما این نهایت کار نیست. تنها یک نقطه ی

امید و رهایی برای حزب الله است که اگر بسط اجتماعی و فکری لازم را پیدا کند، به رهایی منجر می شود.

باید قدر این امکان حضور جریان حزب اللهی به صورت مستقل و آزاد از احزاب اصولگرا و علیرغم میل آن ها را دانست. اما باید دانست که نهادینه شدن این امکان از خود آن مهم تر است. این امکان حضور مستقل، اجتماعی و سیاسی بود و تا مبانی معرفت شناختی آن بسط نیابد، ضمانت تداوم نخواهد داشت. این انتخابات این فرصت را فراهم آورد که جریان حزب الله، فارغ از همه ی احزاب راست سنتی، راست تحول خواه و همچنین جریانات ناراضی از ساختار جناح راست، گزینه ی خاص خود را داشته باشد. ارزش این استقلال و محافظت از آن برای مشتبّه نشدن صف نیروی اجتماعی انقلاب با این جریانات، یک فرصت - مسئولیت بزرگ است.

اگر ظرفیت این استقلال، رهایی و آزادی حزب الله بازتولید نظری و تئوریزه نشود، محافظه کاران با تبرئه ی خود از جرم بزرگ تراشیدن مسئله ی فرعی در عرض مسائل اصلی مطرح شده در گفتمان رهبری، به توده های حزب الله می باوراند که فقدان نوعی وحدت قبیله ای عامل ناکامی هاست.

اما ظرفیت اجتماعی این ایام در سطوح خُرد شکل گیری یک شبکه سیاسی - اجتماعی وسیع، اعتقادی، خالص و فارغ از مناسبات احزاب است. قطعاً بخشی از این شبکه به دلایل و انگیزه های مختلف امکان تداوم ارتباط را ندارند، اما اگر پروژه های عینی در راستای تحقق تکاملی آرمان های انقلاب به وسیله های هسته های مقاومت نظری طرح شود، این شبکه به خوبی می تواند با انسجام بیشتر، زمینه بروز اجتماعی مستقل برای حزب الله را فراهم آورد.

ظرفیت های ۸۴ تا ۹۲

همچنین برای بازیابی و بازسازی حزب الله، در خلال سال های ۸۴ تا کنون ظرفیت های بروز کرده که شرایط سیاسی-اجتماعی وقت اجازه ی بهره مندی از آن ها را سلب کرده است.

با پایان دولت دهم، علیرغم همه فراز و نشیب ها ما با نسلی از چهره های جوان حزب اللهی مواجهیم که سابقه ی مدیریت های خرد و کلان اجرایی را دارند. این سابقه و تجربه در سطحی فراتر از افراد، یک ظرفیت بی بدیل برای شناخت انضمامی جریان آرمان خواه از ساختار اجرایی است. این شناخت امکان دو حرکت جدی را به ما می دهد. اول اینکه ما می توانیم به

واسطه ی این تجربه و شناخت **مطالعات تخصصی مطالبات عمومی** آغاز کنیم. به بیان ساده تر اگر تا پیش از سال ۸۴ و تا کنون در پی مطالبه ی عدالت بودیم، اکنون و با تجربه ای که از واقعیت صحنه ی اجرا داریم، می توانیم از عدالت به طور مشخص و در حوزه های صنعت، سلامت، کار و کارگر و مانند ان حرف بزنیم؛ یعنی به ساخت معنایی مشخص و بخشی-تخصصی از عدالت و آرمان های انقلاب برسیم. به علاوه حلقه ها و برنامه های سیاست پژوهی را در حوزه ها مختلف شکل بدهیم. حلقه هایی که با توجه به اسناد بالادستی و ظرفیت ها و ظرفت های واقعی ساختارهای اجرایی، مطالبه ی عمومی آرمان های انقلاب را بدل به مطالعاتی تخصصی با پشتوانه ی مردمی نمایند. این چنین خواست هایی را هر تیم اجرایی، اجرا خواهد کرد.

علاوه بر این در تفکر انقلاب در سال های اخیر به دستاوردهای زیادی در حوزه اجرا دست یافت. دستاوردهایی که مسئولیت مهمی در ارتباط با **تئوریزه کردن تجربیات این سال ها** پیش روی ماست. دستاوردهایی مانند سفر استانی که تفکر و تحرک برای پیشرفت را از حالت متمرکز و مرکزی به درون شهرها و استان ها برد. مطالعه ی این که این سفرها چه ضعف هایی داشته و چه ظرفیت هایی فراتر از وضع موجود در این سفرها نهفته است. در سفرهایی اولیه

یک نوع تلاش عمومی برای طراحی برنامه هایی برای پیشرفت هر استان و شهرستان در میان نخبگان و متخصصین دور از مرکز و مراکز تصمیم ساز مشهود بود. البته متأسفانه این ظرفیت جدی گرفته نشد و در پیچ و خم های اداری ناامید شد. اما در هر حال سفرهای استانی بدیل جدی مدیریت متمرکز خواهد بود. یا به عنوان نمونه تبدیل ساختار متمرکز و برورکراتیک برنامه ریزی برای کشور و نابودی دولت تکنوکراسی در دل دولت جمهوری اسلامی، که با تغییر ساختار سازمان برنامه اتفاق افتاد، یک ظرفیت مهم است و این که تفکر برای پیشرفت از یک عقلانیت منفصل از انتخاب مردم به «عقل مردمی» سپرده شود. در پرتو این فهم جدید از مقوله ی اجراست که ما ارزش و بی بدیلی ساختارهایی مانند جهاد سازندگی را بهتر متوجه می شویم و می توانیم بازخوانی و سپس بازسازی این مدل نهادها را کلید بزنیم.

برای رهایی از وضع موجود و از پمپاژ نگران کننده ی مسائل فرعی به وسیله ی محافظه کاران سیاست باز، با هسته های طرح و بررسی مسائل اصلی و بنیادین انقلاب را شکل داد. **هسته های مقاومت نظری** که در برابر هر آنچه برای انقلاب اسلامی «مسئله» نیست، مقاومت کنند. در برابر تحلیل های پوچ و شبه امنیتی که در محافل نسل جدید محافظه کاران تولید و منتشر می شود مقاوت

کنند. این تحلیل های امنیتی که هیچ راهی برای اثبات یا ابطال شان نیست، اغلب نه تحلیل هایی مبتنی بر واقعیت های اجتماعی، که انشاها و سناریوهایی مبتنی بر ذهنیت امنیتی بوده و نوعا هم یک دروغ دلسوزانه بیشتر نیستند. تنها نتیجه ی مسلم این تحلیل های امنیتی، تحلیل بردن و تحدید دامنه ی کنش اجتماعی حزب الله است. تحلیل امنیتی - به فرض صحت - نمی توان مبنای هیچ کنش اجتماعی قرار گیرد. تنها ثمره این تحلیل های شبه امنیتی و بدبینانه و منفی نگرانه برای حزب الله یا سکوت محافظه کارانه است یا فریاد سیاست زده و ایضا محافظه کارانه؛ و همین سیاست زدگی است که باعث شده هنگامی که مردم به طرز کاملاً درستی به «مسائل اصلی» می اندیشیند، ما دنبال مسائل فرعی، و در پی نتیجه دیدار (الف. میم) با (میم.نون) و فتنه ی احتمالی (جیم.الف) باشیم و نتیجه این شد که شد.

آغاز....

Tabagheh3.ir